

مقدمه مترجم

مطالعات استراتژیک از ضروری ترین نیازها برای برنامه ریزی کلان می باشد که در بعد دفاعی نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. خلأ چنین مطالعاتی و یا متناسب نبودن آن با اوضاع متحوّل محیط می تواند ضربات جبران ناپذیری بر یک کشور وارد ساخته و آن کشور را از دستیابی به اهداف و یا استفاده بهینه از منابع و فرصتهای موجود باز دارد.

اگر با اندکی تسامح تعریف مرسوم از واژه « استراتژی » را بپذیریم که به کارگیری نیروی نظامی برای نیل به اهداف سناسی است آنگاه مطالعات استراتژیکی طیف گسترده ای را شامل می گردد که عبارت است از مطالعه عواملی که در جریان به کارگیری نیروی نظامی برای نیل به اهداف ملی تأثیر می گذارند. با توکه به این حقیقت که امروزه دیگر به کارگیری نیروی نظامی تنها تابع صرف مسائل نظامی نیست و انگیزه های مختلفی وجود دارند که سبب به کارگیری یا ممانعت از به کارگیری نیروی نظامی، و چگونگی

-John chipman , *The futare of srategic studies*, **Survival**, spring 1992.pp.132

مهاجرت و مسائل زیست محیطی} را در بر می گیرد. از نظر جو زمانی نیز تنها محدود به زمان وقوع درگیری نظامی نمی شود.

هر چند غفلت از هر یک از این ابعاد می تواند به جامعیت مطالعات ضربه بزند ولی مهمترین عوامل تأثیرگذار بر مطالعات استراتژیک، ساختار بین المللی و ماهیت تکنولوژی در دسترسی واحدهای این سیستم می باشند. امروزه این دو عامل در وضعیتی شدیداً متغیر قرار دارند و موجب تحول خصوصیت ذاتی آنها شده است، از این رو مطالعات استراتژیک نیز باید با یک بازنگری جدی، خود را با این تحولات هماهنگ کند. تحولات سریع تکنولوژیک و همچنین پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی که از اساسی ترین مفروضات اینگونه مطالعات در پنج دهه گذشته بود تأثیراتی عمیق بر مطالعات استراتژیک گذاشته اند که آینده این مطالعات را شدیداً تحت تأثیر خود قرار می دهند. مقاله حاضر که از مجله *Survival*، انتشارات مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک لندن انتخاب شده است، ضمن بررسی این تحولات، کوشش دارد تأثیر آن بر آینده مطالعات استراتژیک را نیز بررسی نماید. لازم به توضیح است که نویسنده با دیدگاههای خاص خود به تحلیل وقایع پرداخته است. این دیدگاه در موارد

را نیز برای خوانندگان روشن سازد.

حرفه مطالعات استراتژیک برای چندین دهه انحرافی شده بود به دلیل آن که پس از جنگ جهانی دوم عامل اصلی و جدید ثبات بین المللی وجود تسلیحات اتمی بود، عمده فعالیت تحلیلی دست اندرکاران مطالعات استراتژیک، گسترش تئوریهای کنترل تسلیحات و بازدارندگی هسته ای بود. علی رغم کیفیت بالای انتزاعی این آثار، آنها ارتباطات قابل ملاحظه ای با مسائل سیاسی داشتند. در دوره ای که مبارزه شرق و غرب پی آمدهای بالقوه عظیمی داشت، حفظ ثبات نظامی از حداکثر اهمیت برخوردار بود. ماهیم توازن قوا و بازدارندگی مضمون اصلی اعلامیه های رسمی و اسناد سیاسی این دوره را تشکیل می داد. انحراف در این کار کاملاً ضروری از این برداشت ناشی شد که حسابرسی هسته ای، میزان تسلیحات عادی، مسائل تهیه تسلیحات و محاسبات مربوط به آماج، معادل مطالعات استراتژیک بودند.^۳

(مقابلہ شرق و غرب و در حاشیہ بودن جہان سوم)، بہ ظاہر بہترین دادہ ہای سیاسی بود کہ بہ الزامات کلی «مدیریت ثبات استراتژیک» الہام می بخشید، تہدید اصلی معلوم بود و تئوری بازدارندگی ہستہ ای، محدودہ ای را کہ انتخابہای استراتژیک نامیدہ می شد، تا حد زیادی سادہ می نمود. بہ عقیدہ بسیاری، این موضوع سؤالات بیشتری را در انبوه سناریوہای تشدید جنگ و مقایسہ ہای فرا فکنی قدرت نظامی مخفی می سازد، سؤالاتی همانند این کہ نیروہا چرا و برای چہ ہدفی باید بہ کار گرفتہ شوند. نیاز بہ حفظ وضعیت موجود ناعادلانہ اما مطمئن، نمایانگر گرایش بیشتر بہ تحلیل جزئیات نظامی نسبت بہ نیروہای سیاسی بود. مخالفت با آزمودن محتوی جنگ سرد در یخدانہا شرق، بہ دلیل محکم بستہ شدن در آنها تقویت شدہ بود. بہ ہمین دلیل درست است کہ لورنس فردمن مطالعہ مشہور خود در مورد استراتژی ہستہ ای را با این عبارت

-Stephan M.walt, *The Renaissance of security studeis International studies quartely*, vol 35, no.2, june 1991, pp. 211-39,

-Sean M.Lynn-jones, *hnternational security studies after cold war: An Agenda for the future.*

به همان اندازه که خصوصیت روشنفکری دارد از ویژگی جغرافیایی نیز برخوردار است و سبب می شود متخصصان در تحلیل مسائل یک منطقه خاص نتوانند میان عوامل جهانی و منطقه ای توازن نسبی برقرار کنند. هنگامی که در سال ۱۹۹۰ م حافظ اسد رئیس جمهور سوریه، تغییرات جهانی قدرت (و بخصوص افول اتحاد شوروی) را دریافت و خود را با وضعیت (جدید) خاورمیانه تطبیق داد، صدام حسین در مسائل تاکتیکی و مانور سیاسی منطقه ای غرق شد و عکس العمل جهانی در مورد ماجراجوییهای خود در کویت را به صورت فاحشی غلط ارزیابی کرد. ژنرال آمریکایی «نورمن شوراتسکف» به سبب همین ارزیابی غلط وی بود که درباره اش گفت: «او استراتژیست نیست.»

تفکر استراتژیک نیازمند در نظر گرفتن جریانهایی است که در سطح محلی و بین المللی عمل می کنند. این جریانها ممکن است ناشی از به کارگیری نیروی نظامی توسط افراد، ملتها و کشورها (که ضرورتاً

4- Lawrence freedman, *The evolution of nuclear strategy*, (London: Macmillan, 1983), p. 400 .

اند الزامی می باشد. همه این موارد، تحلیل از کیفیت سازمانها
اجتماعی، نظام اقتصادی، اتحاد سیاسی و آمادگی نظامی که به
کارگیری نیرو برای هر گروهی را به یک انتخاب واقعگرایانه تبدیل
می کند و چشم پوشی از آن را ضروری می سازد الزامی است.
ممکن است آرایش و درگیری نیروی نظامی اساس ملاحظات
استراتژیست باشد، باعث گرفتن این تصمیم شوند که از نیروی
نظامی بهره گرفته نشود که بایستی در مرکز هر تفحصی قرار گیرد.
ای عرصه گسترده تحقیق جایگاه مناسبی برای تحلیلگر استراتژیک
است. کسانی که لزوم گسترش عرصه مطالعات استراتژیک را بیان
می دارند، این مسئله را طرح می کنند که در چهل سال گذشته
محیط مطالعات به صورت تصنعی محدود شده بود و اکنون به
تناسب طبیعی و ضروری خود بر می گردد.

در حال حاضر، این تناسب به ویژه زیاد است. بین اکتبر ۱۹۸۹ و
اوت ۱۹۹۱، جهان آن سیستم بین المللی را که به عنوان نظام دهنده
روابط بین الملل عمل می کرد، از دست داد، ولی در عوض
نتوانست یک جامعه بین المللی با فرهنگ جهانی را که بتواند تهدید

اکثر مردم به ناچار بیشتر از هر منازعه دیگری در تاریخ، درگیر جنگ سرد شده بودند. تأثیرات جانبی این امر در غرب انگشت شمار بود، هر چند دوران مک کارتی و جنگ ویتنام نیز به دلیل سطح بالای هزینه های دفاعی، تأثیرات خود را به جای گذاشتند. در شرق میلیونها نفر کنترل شده و به آنها دروغ گفته شد و {امکان} رشد واقعی اقتصادی در پای بتی دروغین قربانی گردید. در بقیه جهان در حال توسعه، رهبرانی که بدبینانه از شرق علیه غرب استفاده می کردند از جنگ سرد (و یا نشانه های امپریالیسم) به عنوان توجیهی برای دردهایشان استفاده می کردند. سدعت از بین رفتن نظام جنگ سرد مشخص ساخت که کشورهای توتالیترو کمونیست با چه حد مسائل را پنهان نگاهداشته بودند. این مسئله همچنین سطح بالای انتظارات ایجاد شده و انتظارات سرکوب شده را داد. آنان که به ناچار به جنگ سرد کشیده شدند، حتی بدون وجود «نظم نوین جهانی» که پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ مطرح شد نیز فراهم نمودن امکانات برای آینده بهتر را از رهبران خود درخواست می کردند.

سبب شد که ساختار امنیتی موجود برای مقابله با آن ناکافی است و یا تنها به شکل نامناسبی آن را تسکین می دهد. مناطقی نیز خارج از اروپا قرار دارند (به ویژه خاورمیانه و جنوب و شمال شرقی آسیا) که درگیربهدار آن مناطق حالت بومی و محلی دارد. دخالت سازنده بیگانگان در این درگیریها تأثیر دارد، و همینطور همکاری منطقه ای واقعی زودگذر نیز به نظر می رسد مهم است. گروهی از مسائل، مانند تکثیر سلاحهای هسته ای و مهاجرت دسته جمعی دارای پیامدهای مهم استراتژیک هستند و بر هیچ سرزمین خاصی نیز تمرکز ندارند، ولی در صورت {تمایل به} کاهش شدت این مسائل، شکل پیچیده ای از همکاری بین المللی مورد نیاز است.

در شرایط فقدان صراحت تئوریک که در دوره جنگ سرد وجود داشت، تعهد اولیه هر استراتژیست، مشخص کردن جنبه های اساسی سیستم بین المللی در حال تحول، و پیامدهای آن برای تصمیم گیرندگان است. برای تعیین این مسئله که تحت چه شرایطی باید نیروی نظامی به کار گرفته شود این که ابزار دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی برای جلوگیری از بروز جنگ و یا آرام کردن جنگها کدامند، به اصول کلی جدیدی نیاز است.

ویژگی سیستم بین الملل

پایان جنگ سرد و جنگ خلیج {فارس} در ۱۹۹۱ به سیستم جدیدی بدون شباهت به سیستم سلف خود منجر نگردید. آینده همواره ترکیبی از ظهور (مسائل جدید) و تداوم (گذشته) است. ولی این حوادث قدرت بیشتری به مسائلی که بر ظرفیت (و توان) تک تک کشورها برای تطبیق با اجرای این تغییرات در داخل و خارج تأثیر می گذارد، می دهد و استراتژیست باید این جریانها را درک نماید. این ویژگیهای مربوط به سیستم بین الملل متحول چارچوبی را مشخص مس سازد که عمل استراتژیک در آن چارچوب صورت می پذیرد و یا متحقق نمی شود.

امنیت داخلی و بین المللی

اولین مسئله ترکیب واضح امنیت داخلی و بین المللی است. امروز که مردم، اطلاعات و منابع با راحتی روز افزونی از مرزها عبور می کنند، تصمیم و عملی که در ابتدا از نظر هدف و ریشه صرفاً جنبه داخلی داشته است، می تواند منافع استراتژیک بین المللی را تحت تأثیر قرار دهد. موافقت و مخالفت

استراتژی را در سطحی بین المللی درک کرد، چون مرزهای ملی نمی تواند مسائل امنیتی را از مسائل بی ثباتی تمیز دهد. حرکت پناهندگان مهمترین موضوع بیان کننده این مسئله است، به ویژه هنگامی که دلیل چنین حرکتی اعمال بیدارگرانه آنان هراس دارد. هنگامی که سیاستی برای مقاصد داخلی وضع می شود چون پیآمدهای خارجی پیدا می کند، خود آن سیاست نیز در معرض واکنش و اظهار نظر خارجیان قرار می گیرد و اعلام حق حاکمیت هیچ مانعی در مقابل دخالت خارجی ایجاد نمی کند. حداقل بر همین اساس عملیات نجات کردها در شمال عراق در سال ۱۹۹۱ در عرصه حقوق بین الملل می توانست توجیه پذیر باشد.

مدیریت منابع، عرصه دیگری است که در آن پیوند بین فعالیتهای داخلی و بین المللی دارای پیامدهای مهم امنیتی است. اسن مطلب به ویژه در مورد منابع آب صدق می کند. این مسئله در دره نیل، در مناطق اشغالی اردن و اطراف رودخانه های دجله و فرات دیگر دیگر سبب منازعات زیادی ایجاد شده است زیرا منابع آب زیر زمینی و آبهای سطحی هیچ ارتباطی با مرزهای بین المللی ندارند. سیاستهای داخلی خودکفایی غذایی، و حفاظت منابع طبیعی و ساخت سد دارای عواقب بین المللی است که دیگران آن را در چارچوب

خود مختاری فلسطینها (که یکی از مسائل مهم استراتژیک روز می باشد) مربوط می شود نهایتاً به جزئیات موضوع دسترسی به آب ارتباط پیدا می کند.

جریان تسلیحات ممکن است به دلیل مسائلی صورت گیرد که عمدتاً ریشه داخلی دارند. طرفهای درگیر در جنگهای داخلی با تجارت سلاح، میزان ورود سلاح به کشورهای همسایه را تحت تأثیر قرار می دهند، بنابراین ابزار به کارگیری نیرو در حل منازعات سیاسی را برای دیگران فراهم می کنند. در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، امنیت در پاکستان تحت تأثیر جنگ داخلی در افغانستان قرار گرفته بود. در خلال دهه ۸۰، ثبات در بسیاری از کشورهای آمریکایی در گرو سرنوشت چریکهای بود که برای حقوق داخلی می جنگیدند. عملیات سازمان ملل در ثبت جریان تسلیحات در آمریکای مرکزی این واقعیت را مشخص ساخت که در مناطق بحرانی، جنگهای داخلی قابل انتقال می باشند. این حقیقت نزد رهبران و جنبشهای مخالف در کشورهای که جانشین اتحاد شوروی سابق شده اند نیز پنهان نمانده است.

وارد کننده دارد. به این دلیل که منافع مدیریت چنان مسائلی هرگز دو جانبه نیست، مذاکرات بین المللی در این باره بسیار مشکل است. به هر حال، ممکن است دولتهای مرکزی ناتوان از برخورد با مشکلاتی باشند که ریشه های متفاوت دارند. ملاحظات رهبری تونس در مورد پیروزی اسلام گرایان در الجزایر، و نوع سیاستهایی که دولتهای اروپای جنوبی برای جلوگیری از ورود پناهندگان از شمال آفریقا اتخاذ می کنند، می توانند مثالهای بارزی برای درک این مشکلات باشند.

اوجگیری ناسیونالیسم و ضعف همگرایی

علیرغم این واقعیت که امنیت ملی در برابر نیروهای مافوق ملی و منطقه ای آسیب پذیر است و بنابراین حاکمیت سرزمینی (کشورها) ارزش رو به زوالی دارد ولی رونق ناسیونالیسم مشخصترین ویژگی سیستم بین المللی جدید است. این موضوع همچنین در بسیاری مناطق با تقاضا برای دمکراسی پیوند نزدیکی دارد. مشخصترین مثال در این مورد، تظاهرات مردم در اکتبر ۱۹۸۹ در لپ زیگ^۶ علیه حکومت (وقت) بود، که تظاهرکنندگان فریاد می

⁶ - Leipzig

در اروپای شرقی (کمونیستی) سابق صورت گرفته که بازتاب تنشهایی (که ریشه در تاریخ اروپای مرکزی دارد) است بین مفهوم قومی-زبانی ملت و مفهومی بر اساس حاکمیت توده ها. هر چه مفهوم اول (ملیت بر اساس قومی-زبانی) بر مفهوم دوم (ملیت بر اساس حاکمیت توده ای) غلبه یابد، دامنه منازعه گسترده تر می شود. گرچه انکار ملی گرایی (مثلاً در زمان کمونیستها) جلوگیری از آزادی سیاسی است، تئوری ملیت که ملت و کشور را یکی و یگانه می سازد تا سطح ارزیابی لرداکتون نزول می کند. به گفته لرد اکتون: «این مسئله عملاً شامل تمام ملیتهایی می شود که در داخل مرزهای یک کشور قرار گرفته اند. {بنابراین} برخلاف دموکراسی است، چون حدود و ثغور برای اراده سیاسی به وجود می آورد و اصل بالاتری را جایگزین آن می کند».⁹

⁸- *Rupnik, Le Nouvead continent: plaidoyer pour une Europe renaissant e (Paris: calmann- Levy, 1991), pp. 96-109*

⁹- *Jihn Emerich Edward Dulberg- Acton, Essay on feedom and power (Boston: The Beacon press, 1948), pp. 193-4.*

در اروپا (و به درجات کمتر در جنوب آسیا و سایر مناطق) را تخفیف دهد این است که ملتهای جدید عموماً به دنبال شناسایی بین المللی هستند و این کار نه تنها از طریق عضویت در سازمان ملل بلکه از طریق وابستگی با سازمانهای منطقه ای مانند جامعه اروپا صورت می گیرد و این روابط در نهایت آنها را مجبور می کند تا دیگران را نیز در حاکمیت تازه به دست آمده مشارکت دهند. چنین وابستگیهایی منجر به از دست دادن حاکمیت هماهنگ شده، می شود. کسب شناسایی از طرف کشورهای که به حقوق اقلیتها احترام نمی گذارند ممکن است مفید باشد، گر چه حفظ تداوم آن مشکل است. در بلند مدت، اگر لازم است این نیروها سرکوب شوند، فراهم آوردن مخزن سلاحهای منطقه ای برای امیال ملی گرایانه در این کشورها ضروری است. این تناقض باقی می ماند که اگر چه هنوز مشکل است که منافع ملی را درک کرد و گسترش داد و توان دولتهای مستقل برای کنترل مسائلشان رو به افول است، ولی هنوز ناسیونالیسم سیاستهای جهانی را شکل می دهد.

شرقی و یا آسیای جنوب غربی اهمیت ژئوپلیتیکی که در نظر رهبران غرب داشتند از دست داده اند. مناطق جدید همانند «اروپای مرکزی» و یا «آسیای مرکزی»، اکنون حتی به طور موقت تصورات محلی و آرزوهای منطقه ای را معین می کنند. با اضمحلال امپراطوریه‌ها، ملت‌هایی همچون اکراین، ازبکستان و یا قزاقستان می توانند تبدیل به قدرتهای منطقه ای شوند زیرا توان تأثیرگذاری بر حیات داخلی کشورهای نزدیکشان را دارا می باشند، همچنان که کشورهایهایی همانند ایران و ترکیه که تا پیش از این تنها همسایگان امپراطوری شوروی بودند، اکنون می توانند آرزوهای سیاسی و اقتصادی خود در ارتباط با آسیای مرکزی را دنبال کنند. این کشورها ممکن است بدنبال احیای پیوندهای مذهبی و قومی باشند که در دوران گذشته وجود داشته است. استراتژیستها باید از این موضوع آگاه باشند، گرچه در محاسبه توان کشورها در اعمال حاکمیت فرهنگی و امپریالیستی گذشته آنها، باید موانع فعلی بر سر راه دولت‌ها را نیز به خوبی در نظر داشته باشند. شاید شکلی از تجاوز که از گذشته دور ناشی می شود، آن قدرها هم ساده نباشد.

در هر مورد اگر دیپلمات‌ها بخواهند در این مناطق جدید نفوذ کنند و به آن جاها دسترسی داشته باشند باید با رهبران جدیدی برخورد کنند. شناسایی

ایجاد این اطمینان که کشورهای شوروی سابق در مسائل منطقه ای و بین المللی با مسئولیت رفتار می کنند، تعمیق روابط آمریکا و اروپا با آنهاست. در دنیایی که جغرافیای سیاسی تا این حد سیال است درک تصور، ساختاردهی و حفظ توازن نظامی قدرت تقریباً بی نتیجه است و تا زمانی که وفاداریهای سیاسی شکل نگرفته و دیپلماسی صندلیهای موزیکال در یک دوران شادی و سرور است¹¹، اوضاع چنین می ماند.

توصیف منافع امنیتی در محدوده اصطلاحات جغرافیایی تبدیل به یک هنر استراتژیک رو به زوال شده است. برای مثال اروپاییها نمی توانند با توجه به مسائل قدیمی که از معاهده سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به آنها رسیده است بین تهدیدات «منطقه ای» و «خارج منطقه ای» تمایزی قائل شوند. در حقیقت اصول کلی یک استراتژی این است که باید به تهدید به طور کلی نگریسته شود و نه از دیدی سرزمینی.

¹⁰_

¹¹_

آمریکا عمدتاً از ترکیب پیچیده قدرت و منافع ناشی شده که محصول برآیند جهانی بازیگران منطقه ای و محلی است. بعضی از ابزارهای آمریکا همواره به وظایفش مربوط نمی شود قدرت نظامی نیز برای رویا روثی با اکثر تهدیدات غیرمنطقه ای کارگر نیست.

به این دلیل که آمریکا مهمترین چالشهای استراتژیک - یعنی رقابت اقتصادی از جانب ژاپن - را پیش رو دارد به تنها نیازمند به فعالیت خارجی - (گرفتن امتیاز از توکیو) - است، بلکه به نوسازی داخلی، کاهش کسری بودجه فدرال و بهبود کیفیت کالاها برای صادرات نیز محتاج است. به طور کلی با گسترش قدرت اقتصادی و نظامی در سرتاسر جهان و مشکلات تعیین اهداف برای روشهای متقاعدسازی نظامی - اقتصادی و سیاسی، قدرت آمریکا رو به زوال نهاده است. البته هنگامی که تهدیدات مبهم به صورت مبارزه طلبی نظامی روشن مطرح شوند (مانند آن چه که در اوت ۱۹۹۰ در خلیج {فارس} رخ داد)، قدرت نظامی بار دیگر می تواند اعتبار اساسی خود را به دست آورد. در زمانهای دیگر، نیروی نظامی عامل فرعی برای دیپلماسی است. هنگامی که سیاست بین المللی سیال است، نقاط فشار اندک و غیر مؤثر می باشند.

ایالات متحده هنوز در روند تعیین منافع استراتژیک خود است و این منافع همانطور که زینده یک ابرقدرت است، احتمالاً براساس «عملکرد» سیستم بین المللی شکل می گیرد. تجارب آمریکا در جنگ خلیج سال ۱۹۹۱ به تلقین این نظر کمک کرد که گرد هم آوردن دیگران برای یک اسر موجه دلیل شایسته ای برای رهبری جهانی است. شاید چنین اتحادی بار دیگر ایجاد نشود، ولی درسهای شکل گیری آن برای شیوه ای که ایالات متحده موضوعات با اهمیت استراتژیکی خود را معین می کند تأثیر می گذارد.

حال که دیگر نیازی به نیروی ضد شوروی وجود ندارد، برای آمریکا ممکن و ضروری است که نگاه از طریق سازمان ملل تقویت شده، به جزئیات و توسعه اصول اولیه در مسائل بین المللی بپردازد. ملزومات سیاست واقعگرایانه در محدودسازی ابرقدرت دیگر در اهداف استراتژیک، کمتر مانعی برای توسعه ارزشهای دمکراسی، اقتصاد بازار و حقوق بین الملل توسط آمریکا ایجاد می کند به دلیل این که این ارزشها را تنها با تشریک مساعی می توان توسعه داد، اگر آمریکا تصمیم به گسترش این ارزشها بگیرد، نیاز

پیامدها برای استراتژی بین المللی

امروز پس از جنگ سرد، واقیتهای زندگی بین المللی تأثیرات مهمی بر عرصه و شیوه ای که اهداف استراتژیک در آن شکل گرفته و توسعه می یابند، دارد. انگیزه های قانونی و یا مواضع مداخله گرانه، اندازه نیروهای نظامی، شیوه و محدوده کنترل تسلیحات و نقش اتحادیه ها، همگی از روند جاری تأثیر می پذیرد.

حقوق بین الملل و مداخله

حتی اگر اغلب کشورها نخواهند آن را بپذیرند، تحولات اخیر عرصه قانونی برای مداخله را تغییر می دهد. گرچه دخالت برای نجات کردها در شمال عراق، به شکل یک عمل اجرائی سازمان ملل صورت پذیرفت، معذکک به عنوان یک سابقه برای اقدامات احتمالی بیشتر عمل می کند. اکنون این مسئله توسط بسیاری از محققان حقوق پذیرفته شده است که

است ندارد. به کارگیری نیرو علیه شهروندان خود (به بهانه هماهنگی داخلی) باید از بالاترین آزمایشهای ضرورت سیاسی گذرانده شود، تا از طرف جامعه بین المللی مورد سؤال قرار نگیرد. کشورهایی که اصل {حمایت} از شهروندانشان^{۱۴} را به نفع حمایت از دولت^{۱۵} منسوخ می کنند از مشروعیتی که آنها را از دخالت خارجی ایمن نگه می دارد، دور می شوند.

دقیقاً این امر و اوجگیری ملاحظات بین المللی در مورد حقوق بشر و تاکید بر ارجحیت حق حاکمیت مردم بر سرزمین است که موانع دخالت در امور داخلی کشورها را از میان بر می دارد. تنفر شدیدتری به استعمال اصطلاح حاکمیت به عنوان پوششی برای غضب داخلی حاکمیت، نسبت به عمل خارجی وجود دارد. بنابراین در حقوق بین المللی نوین، نیروی داخلی به اندازه نیروهای خارجی می تواند بیرحمانه به حاکمیت (مردم) تجاوز کند.^{۱۶}

13- W. Michael Reisman, *International Law After the Cold War* American Journal of International Law, vol. 84, NO.4, October 1990, p. 86
9.

14- raison detat

15- raison dete

16- Ibid, P. 872

که در کنترل آنهاست از ساکنانی که آنها سرکوب کرده اند حق بیشتری دارد. این مسئله هنگامی بیشتر صدق می کند که جریان پناهندگانی که دیکتاتورها ایجاد می کنند توسط دیگران غیر قابل تحمل باشد. استراتژیهای فعال پیشگیرانه که مخالف استراتژیهای انزوایطلبانه انفعالی است ممکن است در پیش گرفته شود.^{۱۷}

این روند باید با این واقعیت تعدیل شود که کشورها معمولاً برای حفاظت شهروندان خود (تا دگران) در کشورهای دیگران دخالت نظامی می کند همانند عمل فرانسه و بلژیک در سال ۱۹۹۱ در زئیر و آمریکا در سال ۱۹۹۰ در لیبیا. تا به امروز هیچ کس پیشنهاد نداده است که از نیروی نظامی برای پس گرفتن حاکمیت برمه ایها که توسط حکومت نظامی غصب شده و برنده انتخابات دمکراتیک را در خانه زندانی کرده است، استفاده شود. آمریکا در پاناما از نیروی نظامی علیه غصب قدرت استفاده کرد ولی مورد دخالت مانند نوریه گا در مواد مخدر شرایطی را ایجاد کرد که منافع ملی آمریکا را درگیر ساخت و این مسئله (منافع ملی آمریکا) هنوز بزرگترین عامل برای به

رهبران اروپایی و آمریکایی محدود نمی شود. رئیس جمهور آرژانتین کارلوس منم (با در نظر گرفتن تحولات هائیتی) در اواخر سال ۱۹۹۱ اعلام کرد که او از ایجاد سپاه صلح سازمان کشورهای آمریکایی (DAS) حمایت خواهد کرد. هدف این سپاه جلوگیری از وقوع کودتای نظامی در منطقه است. بدون توجه به عملی بودن آن پیشنهاد چنین مسائلی بیانگر میزانی است که مسائل داخلی، موضوع ملاحظات بین المللی قرار گرفته است. حقوق بشر و حکمت خوب از مسائل استراتژیک بین المللی شده اند. در این عرصه، اشاره رهبری فعلی چین به «اصول همزیستی مسالمت آمیز» که بر عدم دخالت در امور داخلی دیگران تاکید می کند کاملاً نامربوط است. اسن یک مسئله قابل فهم است اما با دلشوره ای نامربوط برای اصلی از حقوق بین الملل که دیگر به این صورت محدود که در ذهن رهبران چین است وجود خارجی ندارد.

شروع به بازنگری استراتژیک در ساختار نیروهایشان کرده اند که در اغلب موارد برای کامل شدن آن سالهای زیادی نیاز دارد. تحلیلگران استراتژیک می توانند برای کمک به تعیین نیروهای مورد نیاز برای دفاع از سرزمین و انجام تعهدات بین المللی در این مباحث ملی شرکت کنند. برای کشورهای توسعه یافته، برنامه های تهیه تسلیحات بازتابی است از ترکیب حاصل از فشارهای بودجه و تمایلات آنان برای طرحهای افزایش قدرت. تنگنای اصلی، انگیزه های اصولی، مسائل مالی و پی گیری اهداف مورد نظر خواهد بود. در صورت فقدان یک تهدید واضح، ابعاد ساختار نیرو با مباحثات انتزاعی پیرامون تواناییهای مناسب و نه نیازهای روشن ارتباط پیدا میکند. در اروپا اگر در مورد اتخاذ یک سیاست دفاعی مشترک پیشرفتی حاصل آید مباحث قدیمی مشخص ساختن نقش، اهمیت جدیدی پیدا خواهد کرد.

در حالی که برای کشورهایی که با یک تهدید مستقیم روبرو هستند سازماندهی نیروهای مسلح به صورت ارتش دائمی یک سیستم مناسب برای دفاع است، این سیستم برای کشورهای آمریکای شمالی و اروپا نامناسب است. در نوامبر ۱۹۹۱ با طرح مسئله عدم تقسیم پذیری امنیت اروپا و نقش سایر مؤسسات در حفظ صلح اسن قاره، در ایجاد مفهوم استراتژیک، ناتو که

جرح و تعدیل نیروهای نظامی و متناسب نم.دن میزان آن با مأموریت محوله
جای ساختارهای از قبل آماده را گرفته است.

جنگ خلیج { فارس } در سال ۱۹۹۱ نشان داد که می توان با تکیه بر اراده
متحدین، نیروی نظامی مناسب برای مأموریت خاص رال گرد آورد. این
جنگ همچنین مشخص ساخت که سرمایه گذارهای قبلی در اتحاد نظامی
(از طریق ناتو) در میدان نبرد مؤثر است. با توجه به ماموریت‌های احتمالی
مختلفی که ممکن است برای قدرت نظامی اروپا پیش آید، ضروری است که
به انواع مختلفی از نیروهای احتمالی و با دو، سه یا چهار برابر کردن چتر
پوششی نیروی نظامی در ساختارهای مختلف اندیشیده شود. از دیدگاه
طراحی سیاست، عملیاتی اساسی به این اطمینان بخشی نیازمند است که
نیروهایی که احتمالاً همزمان برای عملیات فراخوانده می شوند، به طور مؤثر
و کاملی قادر به عمل باشند. به دلیل انعطاف پذیری ضروریات نظامی،
اشکالی ندارد که یک نیرو برای وظایف مختلفی تعیین گردد. توان اروپا
برای عمل بر طبق دستور شورای امنیت مازمان ملل، کنفرانس امنیت و
همکاری اروپا، اتحادیه اروپای غربی و یا حتی در آینده از طرف جامعه
اروپا، اتحادیه اروپای غربی و یا حتی در آینده از طرف جامعه اروپا، نباید با

سازمان ملل در مدیریت بحران فعال شده اند. محافظت از صلح حتی ممکن است تبدیل به یک هنر استراتژیک جدید شود. تغییرات فوق الذکر در حقوق بین الملل بدین معنی است که در آینده برای کشورها غیر عادی نخواهد بود که با با تصویب سازمانهای بین المللی همانند سازمان ملل در جنگهای «داخلی» مداخله شود. این احتمال وجود ندارد که نیاز به هدایت اعمال ضد تروریستی و حفظ جان شهروندان در خارج از کشور از بین برود. در این زمینه، توسعه نیروهای کوچکتر ولی از لحاظ استراتژیکی و تاکتیکی فعالتر، به نظر واضح می رسد. معذک انعطاف پذیری ذاتی این نیروها نباید به تنها یک متحد و یا یک ساختار سیاسی وابسته گردد. به دلیل محدودیتهای مربوط به بودجه (که بسیار شدید خواهد بود) این چنین نیروهایی باید در هر گجا که امکان پذیر باشد تحت فرماندهیهای مختلف، با هم عمل کنند. حتی اگر بعضی کشورها بیان کنند- که علی رغم نیروهای هسته ای «چتر دوگانه» بریتانیا نسبت به ناتو و حاکمان ملی این مسئله نباید در مورد نیروهای واکنش سریع اعمال شود.

که امروزه در همان منافع استراتژیک شریک هستند بسط نیافته است. برای مثال ناتو برای مقابله با تهدیدات بی هویتی که بسیاری از داوطلبان عضویت در آن تصور می کنند شکل نیافته است. مشکلات روزانه و اصلاح ساختارهای اتحاد، به وجود آورنده مشغله ذهنی اصلی استراتژیک اروپاست. در خارج از اروپا که تعضاً تهدیدات شکلی ساختاری پیدا کرده است، سازمانهای منطقه ای معدودی می توانند نسبت به پیروزی در توسعه اهداف استراتژیک اعضایشان مباحث کنند. آنها بندرت برای مقابله با تهدیدات امنیتی داخلی و خارجی کشورهای عضو سازمان یافته اند. در بیشتر موارد سازمانهای منطقه ای آنها به دلیل رقابتهای داخلی از کار باز مانده اند و جغرافیای سیاسی متغیر جهان آنها را مجبور به تغییر سریع چشم اندازهای استراتژیک خود کرده است.

در صحنه اروپا، ناتو دارای استراتژیک بزرگی در دوران جنگ سرد بود. این سازمان به صورت ابزار حیاتی برای سازماندهی معادلات امنیتی اروپایی آمریکا و هماهنگی بین سیاستهای دفاعی و چشم انداز استراتژیکی کشورهای عضو باقی ماند. این اتحادیه می تواند سیاستهای مهمی را برای ثبات اروپا پیش گیرد. اعضای آن دلایل زیادی داشتند تا به پرداخت سهم خود برای

حداقل امری غریب و در بالاترین حد امری پوچ می باشد. ظاهراً کشور
مراکش نسبت به تاجیکستان ادعای استحقاق بیشتری برای پیوستن به ساختار
آتلانتیک شمالی دارد.

همچنین تمایلات اهستان، مجارستان و جمهوری فدرال چک و اسلواک
نسبت به عضویت در ناتو امری غریب است. آنها فکر می کنند به دلیل این
که ناتو در گذشته مفید بود در آینده نیز همچنان ارزشمند خواهد بود.
تمایلات آنها برای عضویت، بیشتر از آن که به علت یک ارزیابی منطقی از
چتر امنیتی ای که ناتو می تواند برای آنها فراهم آورده باشد، به سبب اشتیاق
آنان برای تعلق داشتن به بهترین مؤسسات مربوط به زندگی غربی است که
ناتو بهترین مثال در این مورد است. این قضیه می تواند مثالی برای بیانات
کلاسیک لوئیس نامیر باشد که گفت «می توان از مردم انتظار داشت که
گذشته را به یاد بیاورند و آینده را تصور کنند. ولی در عمل آنها تاریخ را به
شکل تجربیات شخصی خود تصور می کنند و هنگامی که می کوشند آینده
را بیازمایند، همان شباهتهای فرض شده با گذشته را بیان می کنند. تا جایی که
تحت تأثیر یک روند دوگانه تکرار، آنها گذشته را تصور می کنند و آینده را

دسته جمعی بر عرصه امنیت دسته جمعی توسعه می دهد. باید به خاطر آورد که اتحادیه های نظامی، باید کشورهای دارای منافع استراتژیک مشترک را گرد هم آورد و تنها یک تهدید، بلیطی برای ورود نیست. ناتوی درگیر امنیت دسته جمعی، به اشتباه به این ریسک دست زده است تا وظایف شورای همکاری و امنیت دسته جمعی، به اشتباه به این ریسک دست زده است تا وظایف شورای همکاری و امنیت اروپا (CSCE) را جزء فعالیت های خود منظور دارد. همگامی که فشارها برای عضویت جدید بیشتر می شود این قضیه واضحتر می گردد.

اروپاییها باید در نظر داشته باشند که تنوع سازمانهای امنیتی در اروپا خود یک دارائی استراتژیک است. آنان امروزه به صورت گسترده به این موضوع معترفند که مثالی که در زمینه معماری ساختارهای جدید برای اروپا به کار می رود تا چالشهای آن را جهت یک صلح اروپایی توصیف کند در عرصه ژئوپلیتیکی سیال کاربردی ندارد. هر نهادی دارای مزیت تطبیقی است. پیوند مؤسسات مختلف می تواند به امنیت بین المللی کمک کند. پرهیز از وسوسه

کوشید بین نیروهای نظامی با مذاکرات آتش بس ایجاد کند و راه حل‌های دیپلماتیک را مطرح نمود. همان گونه که دهه ۹۰ مشخص می کند، آنچه که بعد از آغاز روند اتحاد برای عضویت در ناتو، کنفرانس امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپای غربی و جامعه اروپا اتفاق می افتد، یک موضوع مهم است که دارای بازتاب‌های استراتژیک خواهد بود.

تحلیلگران امنیت در خارج از اروپا دارای دلایل مختلفی هستند که هنگامی که اتحاد‌های خودشان را بررسی می کنند، عکس العمل نشان دهند. این اشتباه است که این افراد باور کنند که در نظم متحول جهانی، محول نمودن امنیت منطقه ای به طور کامل به ترتیبات محلی امری آسان است. حداقل از اواخر دهه ۷۰، عده ای از تحلیلگران این مسئله را بدیهی فرض کرده اند که ایجاد ترتیبات امنیتی محلی بهترین تضمین علیه منازعات منطقه ای است. این بحث تا حدی بر این واقعیت استوار است که سازمان ملل وجود سازمان‌های منطقه ای را که می توانست به آن مربوط باشد تشویق می کرد. چالش‌های لجستیکی و سیاسی و هزینه ای که دخالت خارجی ایجاد می کند این نظر را تقویت می کند که موضوع کارآئی امنیتی را که به طور محلی سازمان یافته

کوششهای زیرکانه دیپلماتیک از طرف قدرتهای خارجی، شورای همکاری خلیج {فارس} اقدام به حرکت سریعی به سوی ایجاد حتی یک نیروی بازدارنده محلی کوچک نیز ننمود. بعضی از مشکلات مانند کنترل و فرماندهی، کشارکت نیروها، مسائل مالی و محلّهای آرایش قشون، مباحثات رؤسای ستاد را گُند کرده است. آنها به وضوح ترجیح می دادند برای امنیت به تضمین کاذبی متکی باشند که نیروهای غربی، به ویژه آمریکاییها، به وسیله اجرای تمرین با ارتشهای محلی و ترتیبات از پیش جاگذاری شده تجهیزات فراهم آورده اند. سازمان همکاری منطقه ای جنوبی آسیا (سارک)، اختلافات عمده م.جود بین کشورهای عضو (عمدتاً اختلاف بین هند و پاکستان و نه فقط محدود به این دو) را در نظر می گیرد و این مسئله را با استثناء کردن مباحث و مسائل دو جانبه انجام می دهد. بنابراین، این سازمان تأثیر خود بر امنیت منطقه ای به شدت محدود ساخته است. جامعه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا (اکوواس) در جنگ داخلی لیبریا بیشتر همانند ابزار سیاست خارجی نیجریه عمل کرد تا به عنوان یک اداره کننده امنیتی مؤثر. گر چه

ضرورت نظامی و کنترل تسلیحات

ادامه تمرکز قدرت بدان معنی است که نمی توان الزامات اشکال مختلف کنترل تسلیحات را نادیده انگاشت. در اروپا، اساس کنترل تسلیحات در گذشته با فروکش کردن نقش شرق و غرب از بین رفت، کنترل تسلیحات بر اساس توازن قدرت نیز دیگر امکان پذیر نیست. عملی کردن توافقات برای کنترل سلاحهای متعارف (در حالی که دشمنان سابق، متحدین امروز هستند) امری مشکل است. با در نظر گرفتن اضمحلال شوروی، توافقاتی مانند معاهده نیروی نظامی متعارف در اروپا، در حقیقت یک توازن قوای غیر واقعی را حفظ می کند. انعقاد قراردادهای جدید به معنی تحمیل یک توازن مصنوعی است. دلیل اصلی کنترل تسلیحات هسته ای این فرض نیست که سطح نابرابر نیروها می تواند یک طرف را وادار به اتخاذ سیاستهای ماجراجویانه کند بلکه این تصور است که سلاحهای هسته ای و مراکز تولید و نگهداری آنها در روسیه، اوکراین، بیلوروسی، قزاقستان و هر جای دیگر از امنیت برخوردار نیستند.

در خاورمیانه و آسیا به دلیل تداوم اختلافها، تقاضا برای تسلیحات زیاد است. به ویژه در خلیج {فارس} جاذبه برای تسلیحات از لحاظ تکنولوژی پیچیده وجود دارد. بسیاری از دولتها هنوز دو درس از دروس اولیه جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ را درک نکرده اند. هر چه تکنولوژی نظامی پیچیده تر، باشد، احتیاج بیشتری به سیستم لجستیکی گسترده تر وجود دارد، و دقت تسلیحات بستگی به دقت اطلاعاتی دارد که به آن متکی ست. معذک چشم انداز یک کنترل تسلیحاتی منطقه ای همانند مدل اروپایی آن محدود است. این مسئله به علت این واقعیت است که دستیابی به موازنه قوایی که مذاکرات بر اساس آن شکل می گیرد، مشکل است. و یا بدین علت است که حتی حداقل تنش زدایی لازم برای مذاکرات درباره کنترل تسلیحات موجود نیست. نباید فراموش کرد که در خلال جنگ سرد در اروپا، کنترل تسلیحات به همان اندازه که باعث کم شدن توان تنش زدائی بود، فراهم آورنده موجبات آن نیز به شمار می رفت. در نتیجه قدرتهای خارجی در مورد گسترش تسلیحات تمایل داشتند که با جهت گیری تولید کنندگان به قضایا نگاه کنند. خود این موضوع نیاز به یک سلسله اصول و خط مشی دارد تا مبادلات تسلیحات، ایجاد کننده ثبات و از بین برنده ثبات

علیه عراق و کسانی که کمنرل آنها برای امنیت خلیج {فارس} لازم به نظر می رسید، محدودیتهائی اعمال میکرد. پیش از اضمحلال رسمی اتحاد شوروی، کنترل تسلیحاتی شروع شده بود. برای مثال، قدمهایی که توسط جرج بوش در سپتامبر ۱۹۹۱ و میخائیل گورباچف در اکتبر ۱۹۹۱ برای کاهش نیروهای هسته ای آمریکا و شوروی برداشته شد، گرچه یک جانبه بود، ولی از هر دو طرف تقویت می شد. می توان این تحرکات را انجام گرفتنی بخشی از ماده ۵ موافقت نامه منع تکثیر سلاحهای هسته ای (NPT) دانست که بر کاهش اهمیت و ارزش سلاحهای هسته ای تأکید دارد. فروپاشی اتحاد شوروی نوعی کنترل تسلیحات {توسط کمکهای اقتصادی} به وجود آورد. به این صورت که کنگره آمریکا برنامه ای برای کمک به بعضی از کشورهای اتحاد شوروی پیشین تصویب نمود تا آنها به تعهدات قرار داد کاهش تسلیحات استراتژیک (START) پایبند بمانند. و به نیت آنان برای کاهش زرادخانه هسته ای جامه عمل بپوشاند. ایالات متحده همکاری فنی خود را برای حفاظت، انتقال به انبارهای مرکزی، غیر مسلح ساختن و نابودی بخش گسترده ای از سلاحهای هسته ای تاکتیکی و

المللی پول (IMF) بیان کرده است که در هنگام ارزیابی مطح کمکهایش به کشورهای در حال توسعه (به ویژه در آفریقا)، سطح هزینه های دفاعی را در نظر خواهد گرفت. برقراری سیستم ثبت مبادلات تسلیحاتی را می توان به عنوان نوعی کنترل تسلیحاتی تفسیر کرد که بر این پایه قرار دارد که اگر کشوری بداند که فعالیتهايش به اطلاع دیگران می رسد ممکن است از ارتکاب به اعمالی که بعداً اسباب سر افکنده گی شان را فراهم می کند دست بردارد.

به هر حال استوارترین، و از لحاظ سیاسی، جالبترین نوع کنترل تسلیحات، کنترل عرضه کننده آن است. سیستم کنترل عرضه کننده مانند سیستم کنترل تکنولوژی موشکی (MTCR) و قرارداد منع تکثیر سلاح هسته ای (NPT) مکانیسمهایی اند که از رسیدن نوع خاصی توان نظامی خطرناک به مناطق منازعه خیز ممانعت خواهند کرد. نظارت بیشتر اعتبار زیاده تری به کارآیی سیستم معاهده منع تکثیر سلاحهای هسته ای می دهد. به دلیل پرستیژ فوق

20- See, Kwt M. Campbell, Ashton B. Carter, Steven G. Miller and Charles A. Zakret, *Soviet nuclear fission: control of the nuclear Arsenal in a Disintegrating Soviet Union*, CSIA studies in international security, no. 1, November 1991

کنترل شده نسبت به تأثیرات ممکنه که این عمل می تواند در کشورهای طالب آن داشته باشد، شوند و آنان را مجبور به ایجاد صنایع تسلیحاتی در کشورهای خودشان نماید.

دستور کار سیاست روشنفکری استراتژیست

این مسائل امنیتی مشخص می کند که هنوز منازعاتی وجود دارد که محتاج تدبیر است. برای این حل مسئله هیچ فرمولی وجود ندارد. معذالک اگر قرار است عمل استراتژیک در جهت یک ثبات دائمی و منطبق بر حق باشد، می بایست بعضی از اصول قطعی را در نظر داشت. تمام موضوعاتی که تا کنون طرح شده است برای کسانی که درگیر مطالعات استراتژیک هستند خوراک فکری گسترده ای فراهم می کند. تقریباً هر یک از پیشنهادات ارائه شده به برخوردهای کاملاً تحلیلی متفکرین استراتژیک نیاز دارد. ولی اگر حرفه مطالعات استراتژیک با خودش صادق باشد، باید دستور کارش عناوینی داشته باشد که به ایجاد یک چارچوب روشنفکری برای جوابگویی چالشهای سیاست فردی کمک کند. تصمیم گیرندگان به ویژه هنگامی که درگیر چالشهای استراتژیک هستند، آگاهانه یا ناخود آگاهانه، توسط این مفاهیم و

به دلیل آنکه بسیاری از مشکلات استراتژیک دنیا ناشی از سبکهای مختلف مسائل خود مختاری است، باید با اصل خود مختاری برخورد بهتری انجام داد. تجزیه طلبی در نقاط مختلف دنیا بیانگر این است که فقدان یک درک مشروع و یا مورد توافق از حدود خود مختاری، دیپلماسی بین الملل در دهه ۱۹۹۰ درگیر این مشکل است که باید بین نیاز به حفاظت از حقوق اقلیتها و تعهد به ایجاد یک کشور منطبق با تمایلات ملی گرایانه آن اقلیتها تمایز قائل شود. مهمتر فقدان چنین درکی مسئله خود مختاری را در حیطه مسائل امنیتی قرار می دهد که نیروی نظامی نهایتاً به شکلی در آن درگیر خواهد شد.

به دلیل اینکه حیطه مفاهیم ملتها و مردم بستگی به نوع تعریف از آنها دارد، مواردی که گروه ها بدنبال (تشکیل) کشورند تا منافعشان را گسترش دهند به سادگی محدود نمی گردد. معذالک موارد زیادی وجود دارد که در آن امنیت و عدالت در راه حلهایی که کمتر از تشکیل کشور است بخوبی فراهم می آید. این وظیفه مشکلی است ولی دولتمردان مجبور به خو کردن به مفهومی هستند که در دوران استعمار زدائی راحت تر از اکنون قابلیت اجرایی داشت یقیناً نیروهای اجتماعی که باعث بروز ناراضیتهای ملی و محلی می

نوع غفلت استراتژیک است.

با توجه به اینکه تغییرات داخلی می تواند به ایجاد کشورهای جدیدی منجر گردد، به یک ارزیابی منظمتری نیاز است که مشخص کند در چه شرایطی شناسایی، موجب صلح شده و یا به آشوب گسترده تری منجر می گردد آرزوهای واقعگرایانه گذشته (که آیا یک کشور سرزمین خود را تحت کنترل دارد و یا مرزهای شناخته شده ای دارد) باید به طرحهای سیاسی و اخلاقی گسترده تری توسعه یابد. معیار جامعه اروپا در این زمینه شامل رعایت منشور سازمان ملل متحد و قطعنامه نهائی هلسینکی، تضمین حقوق اقلیتهای ملی و قومی، احترام به مرزهای ملی، پذیرش تعهدات موجود در خلع سلاح و عدم تکثیر (سلاح هسته ای) و تعهد بر حل مشکلات کشورهای جانشینی و یا اختلافات منطقه ای از طریق مذاکره می گردد.^{۲۱} شناسایی کرواسی از طرف جامعه اروپا در شرایطی صورت گرفت که هیچ یک از دو معیار واقعگرایی شناسایی تحقق نیافته بود. با توجه به شرایط اخلاقی، به سختی می توان احترام به حقوق بش را در آن جا دید. این مسئله که آیا می

21- See, Ian Davidson, *No Harm in wishful thinking* `financial Times, 6 January 1992, p.28

چنین شرایطی از خلال مانورهای داخلی جامعه اروپا مشخص شد ولی هنوز به یک مجموعه قواعد شناخته شده اجرا شدنی احتیاج است. پیامدهای استراتژیک شناسایی کشورها نیاز به مطالعات نظری بیشتری دارد، مباحث دسامبر سال ۱۹۹۱ پیرامون این مسئله که آیا شناسایی کرواسی به گسترش منازعه بوسنی و هزرگوین منجر می گردد آیا این شیوه برای پایان جنگ مؤثر خواهد بود را شدیداً زیر سؤال برده است. شناسایی مشروط می تواند دیدگاههای اعضای جدید جامعه بین المللی را شکل دهد ولی برای پایان بخشیدن به جنگها نیاز به دیپلماسی دارد که از یک عمل شناسایی صرف قویتر باشد.

امنیت جمعی و ختم جنگ

دخالت سازمان ملل در یوگسلاوی تأیید کرد که دیگر هیچ منطقه ممنوعه ای برای مداخله سازمان ملل باقی نمانده است. اروپا دیگر نسبت به درگیری سازمانی که قرار است امیت را در جهان برقرار کند، ایمن نیست، سازمانی که اکنون با سرمایه ای سیاسی (و نه هنوز مالی) برای به کرسی نشاندن هنجارهای بین المللی تجهیز شده است. در اروپا نیز همانند جاهای دیگر هنوز باید برای مسائلی که ممکن است به عنوان چاشنی اقدام سازمانهای امنیت ملی

پذیریه‌ها و پاسخها، به علاوه مکانیسمهای سیاسی نظامی به منظور هماهنگی تمرینها و به کارگیری نیرو) به خوبی فهمیده شده و بدانها عمل می‌گردد. معذالک، سازمانهای امنیتی منطقه ای که (به ویژه در اروپا) می‌خواهند تبدیل به ابزار مؤثری در امنیت دسته جمعی بشوند ناگزینند در روشن کردن معیارهای مربوط به چالشهای امنیتی معاصر کشورهای عضو بکوشند و بنابراین بر خلاف حفاظت نظام از مداخله خارجی، اگر این معیارها رعایت نشوند، باعث اقدام بین الملل خواهند شد. آنها ضرورتاً به تعدادی از خطرات غیر نظامی امنیت در زمان خودش بستگی دارد سازمانهایی همچون شورای همکاری و امنیت اروپا (CSCE) هنوز بدنبال ابزار داوری بین گروه های قومی و دولتهای مستقل هستند. ممکن است به قانونی در مورد اقلیتها نیاز پیدا شود. همانند گزارشهای منتشره سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) در مورد سلامت اقتصادی کشورها، شورای همکاری و امنیت اروپا (CSCE) باید بی نظمیهای امنیتی و سیاسی آن کشورها را بررسی کند. تحلیلگر استراتژیک می‌تواند با مشخص کردن نوع اطلاعاتی که ضروری است تا خطرات و نوع مخاطره هایی که دولت می‌باید علیه آنها اقدام پیشگیرانه به عمل آورد، به تصمیم گیرندگان سیاسی کمک کند.

عراق (که منطبق با خواست کردها و شیعه ها برای داشتن حقوق بیشتر می شد) با این توجیه که طرح بسیار بلند پروازانه ای است کنار گذاشته شد. در آینده پایان جنگها به همین اندازه پیچیده خواهد بود چون تقاضای دخالت برای درگیری بین المللی در جنگهای داخلی وجود دارد. این مسئله (دخالت در امور داخلی) علیه اصول حقوق بین المللی است، که این حقوق بین المللی گرچه در حال گذرا می باشد، ولی هنوز کاملاً تغییر شکل نیافته است. اجرای صلح در کشورهایی همچون یوگسلاوی و سومالی می بایست همراه با مطالعه کاملتر در مورد راه پایان دادن جنگ و دستیابی به صلح با استفاده از ابزارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی باشد.

اقتصاد و امنیت

به دلیل این که جنگها هزینه ای در بر دارند، پیشگیری از آن نیز مستلزم صرف هزینه است، قاعده کلی دهه هفتاد که کمکهای برای توسعه را باید به عنوان بخشی از سیاست امنیتی دید اکنون جای جدیدی برای خود باز کرده است. مشوقهای اقتصادی که طرح شده است تا رفتار استراتژیک همانندی از طرف کشورهای جانشین اتحاد شوروی پیشین صورت پذیرد، و یا ملاحظات امنیتی که سبب افزایش کمکهای جامعه اروپا به کشورهای آفریقا شده است،

گذاری محرمانه به دستیابی به کمکهای تکنیکی و سرمایه گذاری صدمه می زند. این عکس العملها در برابر مشکلات اقتصاد داخلی به راحتی به انزوا و محرومیت بیشتر منجر می گردد. امروزه که تقاضای بیشتری برای دریافت کمک از کشورهای صنعتی ثروتمند وجود دارد، اعمال سیاستهای حفاظتی مالی و اقتصادی به نام استقلال ملی یک خطر فزاینده است. معذالک این مسئله ضرورتاً به این معنی نیست که رهبران توسط تهدیدات اقتصادی از اعمال غیر مسئولانه بازداشته می شوند. بخش عظیمی از ملاحظات پیرامون تجربیمها که در خلال بحران خلیج فارس به نمایش گذاشته شده بود، بیشتر بر تأثیرات اقتصادی آنها متمرکز بود تا براین مسئله که آیا جوامع و یا رژیمهای مختلف قادر به تحمل هزینه آن در تعقیب اهداف استراتژیک هستند.

همچنین افزایش تعداد کشورهایی که خود را با سیستم اقتصاد لیبرالی وفق داده اند (حداقل در شعار) این سؤال را مطرح می کند که جنگ تجاری که در گذشته پیشگویی شده بود تا چه اندازه قدرت پیدا می کند؟ تشکیل بلوکهای تجاری در اروپا، آسیا و آمریکای شمالی عواقب استراتژیکی داشته است ولی شکل گیری آنها سیاستهای اقتصاد داخلی کشورهای عضو را به یک مسئله بین المللی تبدیل می کند چون روابط اقتصادی اهمیت بیشتری از وابستگیهای

تولید کننده و انتخاب مصرف کننده متکی است، به زبان استراتژیک (تهدید، دشمن و جنگ) سخن گفته شود. همان گونه که «حاکمیت» در اقتصاد نیز از ملت به مصرف کننده تغییر یافته است، مدیریت رقابت اقتصادی جهانی بیشتر از آن که به بر پایی جنگهای بیهوده بین کشورها متکی باشد به میانداری جنگی داخلی بین صنایع حمایت شده و گاه در حال موت متکی است.^{۲۲} معذالک به دلیل تمایل موجود مبنی بر محسوب کردن محدودیتهای تجاری به عنوان تجاویز به امنیت، موفقیت در مذاکرات موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات *GATT*) و یا حرکت به سوی یک سلسله قراردادهای، «برتن وودز» جدید بع عنوان قوانینی بازی اقتصادی می تواند چهره مهمتر مسائل بین المللی باشد.

22- See, Kenichi ohma, *Looking for on enemy in Japan, The wall street journal* al January 1992

که رژیم‌های اسلامی علیه جوامع غربی وارد می‌کنند از مواضع ضد غربی رهبران آنها ناشی می‌شود ولی این مسئله چیزی نیست که غربیها به راحتی آن را تحمّل کنند. ثابت شده است^{۲۳} که استراتژی ارائه کمکهای اقتصادی به کشورهای که مردم فقیر و سرخورده آنان مکن است حول جریان اعتراضهای اسلامی گرد آیند (برای مهار این حرکتها)، بی نتیجه است. رهبرانی که در خطرند، اغلب از تهدید اسلامی داخلی به عنوان یک شیوه جلب حمایت استفاده می‌کنند و این مسئله می‌تواند این احساس را در داخل به وجود بیاورد که رهبرانی غیر مردمی از خارج پشتیبانی می‌شوند.

هنگامی که گروه های اسلامی از طریق انتخابات دمکراتیک به قدرت دسترسی پیدا می‌کنند (همانند آن چه در اردن و الجزایر اتفاق افتاد) رهبران غربی (و یا دیگران) از به زیر سؤال بردن مشروعیت یا مناسب بودن این وقایع خودداری نمی‌کنند.

توسعه دمکراسی ممکن است این خطر را در بر داشته باشد که «متحد استراتژیک» یک کشور تغییر کند. فقط هنگامی که دمکراسی توسط گروه

23- See, Kenich: ohma, Looking for an enemy in Japan, The wall srteet Journal 17-18 January 1992

این قضیه باعث بروز این مسئله ناخوشایند می شود که ارتقاء ارزشی همانند رویه های دموکراتیک باید توسط نیاز به تضمین منفعت استراتژیک خاصی از بین برود. این قضیه هم بعد فلسفی و هم بعد امنیتی دارد. ممکن است موارد ویژه ای در میان باشد که از لحاظ سیاسی بر یک مسئله داخلی تأکید محتاطانه ای بشود. و اتین مسئله انتخاب را مشکل می سازد. آیا این درست است که یمن که بعضی از رویه های دموکراتیک را اعمال می کند نسبت به سایر کشورهای خلیج {فارس} مورد بی مهری قرار گیرد تنها به این دلیل که در خلال بحران خلیج {فارس} مشابه یک متحد عمل نکرد؟ برای مثال آیا آمریکا در مباحثاتش با چین باید مسئله حقوق بشر را مطرح کند و یا نیاز به جلوگیری از تکثیر سلاحهای هسته ای در کره شمالی را مد نظر قرار دهد؟ آیا فرانسه نباید در الجزایر بیشتر به دموکراسی اهمیت بدهد تا به یک تهدید کوتاه مدت از طرف اسلامگرایانی که به هر حال نیاز به معامله با فرانسویها دارند؟ اینها مسائل ناخوشایندی است که اکنون در دورانی که ارتباط بین

- البته لازم به توضیح نیست که نویسنده، با ارزشهای غربی و دیدگاههای خاص خود به تماشای وقایع و قضاوت در مورد آن پرداخته و سعی در القای آن دارد.

نتیجه گیری: ورای استراتژیک بزرگ

با توجه به این که عنصر ساختاری تحلیل استراتژیک کاربرد زور است، این مسئله مهم است که مطالعات استراتژیک معطوف به ایجاد تعدل جدید میان عواملی شود که اکنون اثر بیشتری بر به کارگیری زور دارد، و نباید آن را که جزء پیکره دانش استراتژی است، دور بیاندازد. زیرا تداوم سودمندی نیروی نظامی برای امور خیر یا شر هنوز پایان نیافته است. همچنین، (چه بد و چه خوب)، اصول بازدارندگی (چه اتمی و چه غیر اتمی) هنوز اهمیت استراتژیک خود را از دست نداده است. ممکن است ابعاد غیر نظامی امنیت بیشتر فرصت استراتژیست را به خود اختصاص دهد، ولی نیلز مردم، ملتها، کشورها و یا متحدین به فراهم آوردن تسلیحات، به کارگیری، درگیری یا خارج ساختن نیروی نظامی باید به عنوان هدف اصلی تحلیلگر استراتژیک باقی بماند. هنوز دامنه گسترده ای وجود دارد تا استراتژیست براساس کار دیگران اولویتهایی را تعیین کند که طبق آن امنیت (با تعریف گسترده آن) توسط عمل استراتژیک به دست آمده و محافظت شود. در یک دوران دمکراتیک، حمایت افکار عمومی همواره، مرکز این کوششها خواهد بود. تعداد کمی از رهبران سیاسی قادر خواهند بود تا اهداف ملی را به صورتی

یادآوری این مسئله ارزش دارد که اخلاق در سیاست بین الملل صرفاً ناشی از احساس تمدن یا اصول اخلاقی سنتی در سیاست خارجی نیست. این مسئله همچنین نتیجه دارا بودن امنیت است. هر چه حاشیه امنیتی کشوری بزرگتر باشد، آن کشور بیشتر می تواند به عنوان یک قدرت روشنگر عمل کند (در صورتی که فرهنگ آن چنین اقتضا کند). هر چه یک کشور بیشتر احساس عدم امنیت کند، حفظ و نگهداری خود، بیشتر به ارزشی تبدیل می گردد و سایر ایده ها را در خود غرق می سازد. همچنین هر چه تعداد کشورهای که احساس عدم تهدید مستقیم می کنند، بیشتر باشد، هر یک از آنها بیشتر می تواند از ارزشهایی که نزد سیستم بعنوان یک کل محترم است حمایت کند. اگر کشورهای مختلفی وجود داشته باشند که یک استاندارد عمومی اخلاقی را نادیده بگیرند، آن استاندارد توان خود در اجبار دیگران به اعتدال را از دست می دهد.

نیاز گذر به ورای استراتژی بزرگ (نیاز به عبور از سیاست قدرت و اعمال بی رحمانه سیاست واقعگرایانه) از این واقعیت ناشی می شود که اکنون

26- See, Martin Wight, **Power politics**, Hedley Bull and carsten Holbraad, eds. (London: penguin Books for the Royal Institute for International Affairs, 1979) P. 292

تهدیدات خارجی را حس می کنند، و فرصت بنیانگذاری فعالیتهای بین المللی برای حکومت قانون بیشتر از گذشته است، اما همواره مشکلاتی وجود خواهد داشت که نیاز به توجه مبرمی به واقعیتهای نظامی و سیاسی ویژه ای دارد. تحلیلگر استراتژیست برای مقابله با این مشکلات نیاز به اتخاذ اهداف گسترده سیاسی در مرکز بازتاب آنها دارد. اصول اخلاقی برای ژنرال در زمان جنگ و یا برای تحلیلگر در زمان صلح، نباید از نظر دور باشد.